

زبان امروزي آذربايجان

دکتر محمدعلي فرزانه

زبان امروزي مردم آذربايجان که در گفت و شنودها از آن عموماً بنام ترکي «تورکي» (تورکو)، و در مآخذ تاريخي و گروهبندي زبانها به ترکي آذري (آذري ترکجه سي)، ترکي آذربايجاني و آذربايجاني و از اين قبيل نام مي برند، به زباني گفته مي شود که، امروزه علاوه بر اهالي سرزميني که از نظر جغرافيايي نام آذربايجان بر خود دارد، اقوام و نيره هاي شهرنشين و روستانشين بسياري نيز، با فاصله دور و نزديک از اين خطه جغرافيايي، از نواحي شرقي ترکيه و عراق گرفته تا کوهپايه هاي خراسان و از سواحل خزر تا سرزمينهاي فارس و کرمان به اين زبان تکلم مي کنند و احساسها و اندیشه ها و مقاصد خود را در اين زبان بيان مي دارند.

زبان امروزي آذربايجان، از نظر منشأ تاريخي به خانواده زبانهاي آلتائيک تعلق دارد که، موطن اصلي آن نخست سرزمينهاي آسياي مرکزي و کرانه هاي يني سئي بوده و بعدها، در طول ادوار تاريخي با جريان کوچ و اسکان قبائل و اقوام ترک زبان گسترش يافته و دامنه آن تاشبه جزيره بالکان و حتي فراتر کشانده شده و زبان تکلم و کتابت اقوام و خلقي مختلف گشته است.

زبان آذربايجاني در گروه بندي امروزي زبانهاي ترکي جزو زبانهاي گروه جنوب غربي محسوب است و در اين ميان به زبانهاي ترکي آناتولي و ترکي ترکمني که از همين گروه هستند، از همه زبانهاي ديگر ترکي نزديکتر است.

زبان کنوني آذربايجان که در شکل پذيري تاريخي خود، از ميان شيوه هاي قديمي زبانهاي ترکي به شيوه اوغوز و تا حدود زيادي قيقاق مبتني بوده، در سير مراحل تحول، به اقتضاي شرايط تاريخي و اجتماعي، از يك سو با ساير شاخه هاي زبان ترکي الفت داشته و از سوي ديگر، به دليل همجوار ي و آميزش و هماهنگي در ارائه فرهنگ و ادبيات مشترک اسلامي با زبانهاي فارسي و عربي و پايي گسترش روابط فرهنگي و علمي و فني با دنياي غرب، با زبانهاي اروپائي محشور بوده است.

اين مرأوده و حشر تاريخي، الزماً موجب تأثير متقابل واژه ها و تعبيرات اين زبانها در يکديگر گرديده و در اين تأثير پذيري متقابل، تعداد انبوهي لغات و تعبيرات از زبانهاي فوق به زبان آذربايجاني راه بسته و بطور گسترده يا محدود در آن متداول گشته است.

با وجود پشنيباني شرايط و اوضاع و احوال تاريخي از دخول و رواج اين لغات در زبان آذربايجاني، اين زبان به دلايل:

1- متکي بودن به مصالح ساختماني بنيادي، يعني لغات و واژه هاي اصيل که اساس و سنگ بنياد ترکيب لغوي زبان را تشکيل مي دهد.

2- برخوردار بودن از استخوان بندي محکم و قانونمنديهاي پا بر جاي گرامري

3- مجهز بودن به عناصر و اشکال واژه سازي از لغات بنيادي و حتي از لغات و مفاهيمي که از زبانهاي ديگر به اين زبان راه مي يابند، که سه رکن اصلي موجوديت و بقاي يك زبان است، به تحول تاريخي خود بعنوان يك زبان زنده ادامه داده و موقعيت شايسته خود را در ميان زبانهاي خويشآوند و همجوار احراز کرده است.

زبان آذربايجاني، از هنگام رواج در اين سرزمين، در کنار گويشهاي محاوره اي مختلف متداول در ميان ساکنان مناطق و نواحي دور و نزديک شهري و روستائي و عشيرتي، زبان ادبي و کتابت خود را نيز داشته است. اين زبان ادبي که تاريخي بالغ بر چندين قرن را پشت سر دارد و موضوع بررسي تاريخ زبان ترکي آذري را تشکيل مي دهد، از بنو تشکيل تاريخي خود، داراي دو شاخه اصلي کتبي و شفاهي بوده است که از آن دو، زبان ادبي کتبي، مجموعه آثار نظم و نثر و آنچه را که در طول قرن ها از طرف ادبا و سخنوران در اين زبان بوجود آمده و زبان ادبي شفاهي يعني مجموعه بدايع و آفرينشهاي خلقي را که بصورت قصه و داستان و افسانه و سرودها و حکم و امثال و چيستآنها و نظاير آن از طرف خلق و يا سخن پردازان خلقي ايجاد گشته و قرن ها سینه به سینه نقل گرديده در بر مي گيرد.

شکل گيري زبان ادبي آذربايجان، آنچنانکه از قراين و شواهد تاريخي بر مي آيد، نخست در ادبيات شفاهي تجسم يافته است. چرا که مردم خلاقيت خود را بلافاصله و مستقيماً در زباني که به آن تکلم داشتند، بدون وقفه، در انطباق با شرايط تاريخي جديد ادامه داده اند. در صورتیکه ادبا و سخنوران با اين ملاحظه که زباني ادبي و اداري حاکم فارسي و عربي بوده، مدتها آثار خود را به فارسي و حتي به عربي نوشته اند، نظامي، خاقاني، فلکي، اوحدي، همام، شيخ شبيستري و ده ها امثال آنان، با اينکه بي ترديد با مردم اطراف خود به ترکي صحبت ميکرده اند و نفوذ اسلوب و تعبيرات زبان ترکي در آثار آنان نيز مؤيد اين مطلب است، به اقتضاي اوضاع و احوال زمان آثار خود را به فارسي سروده اند.

خوشبختانه از دوران تشکل زبان ادبی شفاهی آذربایجان، اثر نفیس و گرانقدری نظیر داستانهای دده قورقود بجای مانده است که در بررسی مشخصات تاریخی ادبی آذربایجان از اهمیت والا و کم نظیری برخوردار است و نیز در زبان ادبی کتبی آذربایجان از قرن هفتم و هشتم هجری به بعد، آثار شعرا و ادبایی بسیاری از حسن اوغلو و قاضی برهان الدین و نسیمی تا فضولی و از فضولی تا واقف و ذاکر و نباتی و از آنان تا صابر و تا زمان ما مآخذ و نوشته های فراوانی وجود دارد که در بررسی تاریخ زبان ادبی آذربایجان و سبک و آثر شناسی آن می تواند بسیار مفید و مؤثر باشد.

زبان ادبی آذربایجان، که از آغاز استقرار و شکل پذیری خود در سرزمین امروزی آذربایجان سرنوشت یگانه ای را پشت سر گذاشته و از جریان تحول یکسانی برخوردار بوده است، در یک قرن اخیر، به حکم حوادث و رخدادهای تاریخی دچار دوگانگی سرنوشت گردیده است.

در اواسط قرن نوزدهم بعد از تقسیم شدن آذربایجان به دو منطقه شمالی و جنوبی و پاپایی دگرگونی سیستم فئودالی و گسترش زمینه های فرهنگ و ادب در آذربایجان شمالی، امکانات فزاینده برای چاپ و نشر کتب و مطبوعات آذربایجانی فراهم می آید و بویژه با وقوع حوادث دهه اول و دوم قرن بیستم و بخصوص انقلاب اکتبر که این زبان بعنوان زبان ملی آذربایجان شمالی شناخته می شود، فرایند آن بمیزانی که بتواند پاسخگوی نیازهای گوناگون و روز افزون جامعه باشد، بسرعت توسعه می یابد. چاپ و نشر مداوم کتابها و نشریات و روزنامه های متنوع در زمینه های مختلف دانش و تکنیک و هنر و فرهنگ و بهره گیری از زبان در بالا بردن سطح فرهنگی جامعه، کار آئی و توانائی زبان را بشکل فزاینده ای تا مرحله یک زبان ادبی گسترده بطور همه جانبه می افزاید.

همزمان با این سیر و تحول تکاملی زبان آذربایجانی در آذربایجان شمالی، در آذربایجان جنوبی به دلیل وجود تنگناهای ناشی از سیستم عقب مانده فئودالی جامعه و بخصوص با پی آمدهای ناهنجار و کینه توزانه سیاست حاکمیت نژاد پرستانه در پنجاه شصت سال اخیر، و منع انتشار کتاب و نشریه در زبانهای قومی، زبان آذربایجانی، بخصوص در جناح ادبی و کتابت، نه تنها پیشرفت حاصل نکرده بلکه میراث ادبی گذشته آن نیز به دست فراموشی سپرده شده و امکانات آن نیز تنها در دایره زبان تکلم، آنهم به شرط آنکه مردم یارای سخن گفتن در زبان مادری خود را داشته باشند، محدود مانده است.

این دوگانگی در سرنوشت، اختلاف سطح بسیار فاحشی را در چشم انداز زبان ادبی و کتابت این زبان بوجود آورده است، در یکجا زبان با استفاده از همه امکانات غنا و گسترش یافته و در جای دیگر، به دلیل وجود تنگناها و کارشکنیها ناشکوف مانده است. در یکجا زبان همه جانبه بررسی شده و انواع و آثره نامه ها برای آن تدوین گشته و در جای دیگر مارک «تحمیلی» خورده و حسرت دسترسی به یک و آثره نامه عمومی سالها به دل طالبان مانده است.

مسئله استقرار زبان ترکی در آذربایجان

مسئله استقرار و تعمیم زبان ترکی در آذربایجان که در حد خود یک مسئله تاریخی و قومی (اتنیک) است، و باید اساساً از این دیدگاه ارزیابی شود، در ۵۰ و ۶۰ سال اخیر که عمده مسائل تاریخی و قومی در ایران از موضع غیر علمی و تعصب آمیز نژادپرستانه بررسی و حل و فصل می شده، از طرف مدعیان «نژاد برتر» و «زبان والاتر» به یک مسئله تخطئه آمیز و مباحثه انگیز مبدل شده است.

پدیده استقرار و اشاعه یک زبان در یک سرزمین به حساب از بین رفتن زبان قبلی ساکنان آن سرزمین و یا احیاناً تحلیل یافتن آن در زبان جدید و از این قبیل، مسئله ای است که، در تاریخ کوچ و استیلا و اسکان اقوام و قبایل به کرات اتفاق افتاده و تاریخ سرزمینها و ملل امروزی در ادوار مختلف و بخصوص در دوران مهاجرتها قومی و عشیرتی شاهد این دگرگونیها بوده اند.

چیزی که در حدوث این دگرگونی و تغییر و تبدیل مهم است و آنچه که واقع گرایی تاریخی در این رهگذر به ما می آموزد، قبل از هر چیز، پذیرفتن آن بعنوان یک واقعیت عینی تاریخی است و بعد، در صورتی که بخواهیم و مدارک و مآخذ لازم را در اختیار داشته باشیم، تحقیق و بررسی این اصل که، این دگرگونی به چه شکل انجام پذیرفته و تأثیر متقابل عناصر این زبانها، یعنی زبانی که از میان برخاسته و زبانی که جایگزین آن شده چگونه بوده است و از این قبیل. ولی اینکه بیایم و تحت تأثیر و به حکم دیدگاهی که بر آن دل بسته ایم خلط میحث کنیم که این رخداد تاریخی «واقعه ناگوار و شوم و نامیمون» بوده که نمی بایست رخ میداد و حالا هم که اتفاق افتاده بایستی مردمی که قرنهای در این زبان تکلم کرده و الفاظ و عبارات آن را با احساس و اندیشه خود اجین ساخته و فرهنگ قومی خود را در قالب آن ریخته اند برگردند و این زبان «چوپانی و در خور بیابان گردان وحشی» را با یک زبان «اصیل شایسته شهرنشینان متمدن» که قبلاً چه بسا جدماجدشان با یکی از لهجه های صحبت می کرده اند عوض خواهیم کرد، تحصیل حاصل و در حقیقت دهن کجی به تمام معیارهای تاریخی و علمی و مردمی و فرهنگی است.

در میان نظری های تاریخی مختلفی که در رابطه با مسئله اشاعه و استقرار زبان ترکی در آذربایجان ارائه می شود، به نقطه نظرهای متفاوتی می توان برخورد. بعضی از این نظریه ها آغاز اشاعه زبان ترکی در آذربایجان را تا زمان مادها و حتی بیشتر عقب می برند

و به دلایلی از نوع التصافی بودن زبان مادها و قدمت مهاجرت اقوام ترک به این سرزمین و نظایر آن متکی می شوند. برخی دیگر تاریخ این رخداد را تا زمان صفویه و حتی بعضی «خوش نیتها» تا دوره قاجاریه نزدیک می آورند. هر کدام از این نظریه ها، به نسبتی که دلایل و شواهد تاریخی و اتنیک خود را همراه داشته باشد، می تواند در خور بحث و بررسی باشد، لکن آنچه در این میان شگفت آور و شرم انگیز است، برداشت و توجیه کسانی است که حادثه تاریخی و قومی جایگزین زبان کنونی آذربایجان را در این خطه یک مقوله و رخداد تاریخی و اتنیک تلقی نکرده، بلکه بحکم دیدگاه نژاد پرستانه افراطی بعنوان یک «فاجعه تاریخی» قلمداد می کنند.

فاجعه تاریخی» قلمداد شدن مسئله استقرار زبان کنونی آذربایجان در این سرزمین و یا به تعبیر این «آریائی‌ان متمدن» یادگار «تحمیلی» بیابان گردان» به قلم رفتن آن، الزاماً پی آمدهائی را در اثبات کم و کیف این «فاجعه تاریخی» به همراه می آورد و مباحثات و نظر پردازیهائی تک بعدی و تعصب آمیز گوناگونی را موجب می گردد. در این مباحثات و نظیرپردازیهائی زبان آذربایجانی به محاکمه کشیده می شود و آنهم محاکمه ای از آن نوع که در آن هیچگونه حق دفاعی در کار نیست و مدعی و مدعی العموم یکی است. به این ترتیب، ماجرای «فاجعه تاریخی» قلمداد شدن جایگزینی زبان آذربایجانی، در برخورد با دیدگاه نژادپرستانه خود برتربینانه، به فاجعه ناهنجار و کینه توزانه تخطئه و تحقیر و نفی موجودیت این زبان در درجه اول و بالا برن و والا شمردن ارزش و کارائی زبان منسوخ و مرده ای که چه بسا در ادوار تاریخی در این سرزمین به آن تکلم می شده و اکنون تنها باقیاتی از آن بطور پراکنده بجای مانده است، منجر می گردد. «اساتید» و «محققان» ی پیدا می شوند و این زبان را گاهی زبان تحمیلی «مغولان و تاتاران وحشی و خونخوار» و گاهی «یادگار منحوس ترکان غز» یا به تعبیر خود آنان غوز^۱ که گویا با بیان گردانی به دور از هر نوع عوالم فرهنگی و مدنی بوده اند» وانمود می کنند. اینان به هنگام طرح اتهاماتی از این نوع، نمی خواهند بیاد بیاورند که اولاً مغولان و تاتاران در دوران سلطه گری خود دست به هر جنایتی هم که زده باشند، از دست یازیدن به جنایت برگرداندن زبان مردم^۲ جنایتی که در دوران ما بسیاری از دانشمندان نژادپرتر^۳ خود را به آن آلوده اند، مبرا بوده اند که شمشیر مغول و تاتار به آن توفیق می یافت، می بایست گردانندگان گردونه نژادپرتر با تمام امکاناتی که در اختیار داشتند خیلی راحت تر به مراد خود می رسیدند.

و ثانیاً این کاسه های گرمتر از آتش فراموش می کنند که همین «غزهای بیابان گرد» به دور از هر نوع عوالم فرهنگی و مدنی و اقوام خویشاوند و همزبان آنان بودند که قرنهای یعنی بالغ بر یک هزار و صد سال از یک هزار و چهارصد را بنام غزنیان و سلاجقه و خوارزمشاهیان و آق قویونلو و قره قویونلو و صفویه و افشاریه و قاجاریه در ایران حکومت رانند که بیشترین آنان از بزرگترین حامیان شعر و ادب ایران بودند و بسیاری از سخنوران نامی ایران دیباچه آثار جاویدان خود را بنام آنان موحش ساخته اند و نیز بسیاری از اسلاف همین «مستوفیان عظام» و «نوابان والامکان» چاپلوسانه خاکپای آنها را بوسیده بر آستانشان سوده و سخنان آنها را «کلام الملوك ملوك الكلام» خوانده اند...

گروهی از این «محققان و صاحب نظران» در تاختن به زبان آذربایجانی سلاح دیگری را به کار برده اند. آنها ترکی آذربایجانی را زبانی معرفی می کنند که گویا تسامح و لاقیدی فوق العاده ای در برابر لغات خارجی دارد و که گویا بیش از صدی هفتاد لغات رایج در آن از زبانهای عربی و فارسی و دیگر زبانها گرفته شده است... اینکه زبان ادبی آذربایجانی (و نه زبان محاوره ای آن) در دورانی از تاریخ خود بشدت با کلمات و تعبیرات فارسی و عربی آمیخته بوده شکی نیست. منتها این آمیختگی درست از همان نوع آمیختگی بوده که زبان ادبی فارسی (و نه زبان تکلم آن) در دورانی از تاریخ گرفتار آن بوده و چه بهتر که کم و کیف این آمیختگی را از زبان ملک الشعراء بهار، یکی از اساتید مسلم زبان فارسی بشنویم: «...نثر فارسی که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم صدی پنج لغت تازی نداشت در نیمه ثانی قرن پنجم از صدی پنجاه تجاوز کرد و در قرن شش و هفت و هشتم تا صدی هشتاد رسید».^۱

: وانگهی اگر بنا براین باشد که ما لغات عربی و فارسی به کار رفته در بافت این نشید زیبای فضولی را که می گوید

منی جانان اوصانیدردی، جفادن یار اوصانمازمی،»

فلکلر یاندی آهیمدن، مرادیم شمعی یانمازمی؟

قامو بیمارینا جانان، دواي درد ایدر احسان،

نچون قیلماز منه درمان، منی بیمار سانمازمی؟

شب هجران یانار جانیم، تۆکرکان چشم گریانیم

اویادیر خلقي افغانیم، قارا بختیم اویانمامی؟...

به حساب تسامح و لاقیدی زبان آذربایجانی بگذاریم. پس آنگاه مثلاً لغات عربی جای گرفته در این سخنان نیایش گونه سعدی در دیباچه گلستان را که می گوید:

منت خدای عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر « می گردد مفرح ذات... و الی آخر

چه نام باید نهیم و چه سان تأویل کنیم؟...

لکن تلاش تخطئه زبان آذربایجانی از این هم فراتر می رود. کسانی که پا به میان می نهند که متأسفانه کسوت استادی نیز بر تن دارند ولی بی آنکه زبان امروزی آذربایجان را بدانند و بر چند و چون آن واقف باشند چشم بسته غیب می گویند و خیلی راحت و بی دغدغه خاطر منکر موجودیت این زبان می شوند و ادعا می کنند که:

گویش ترکی که در چند جای پراکنده در ایران حرف می زنند... با گویش های دیگر محلی هیچگونه فرقی ندارد... در «گورماق» «...! دیدن» از کلمه نگرستن و کلمه «سو» آب» از کلمه شستشو و شستن مشتق شده است

پشت سر ایشان استاد دیگری از راه می رسد و بعد از آنکه کتابی در مورد «گویش» بودن زبان کنونی آذربایجانی می نویسند، برای راحت شدن از شر این «گویش» مزاحم، طرح بسیار «عالمانه ای» پیشنهاد می کند که به موجب آن حکومت مکلف می شود یک نسل از کودکان آذربایجانی را به مناطق فارس زبان کوچ دهد و بعد از آنکه آنان در آن منطقه زبان به فارسی گشودند و ترکی را بکلی فراموش کردند دوبرتنه به آذربایجان برگردانده شوند؟!...

و اما کار هواخواهی و جانبداری از زبان تاتی یا آذری در پی که بفحوائی یک رشته مستندات تاریخی قبل از مهاجرت و اسکان اقوام ترک به این خطه، احتمالاً زبان بومی تمام یا قسمتی از ساکنان آنجا بوده و پاپیای اشاعه و گسترش زبان امروزی آذربایجان متروک و منسوخ گشته و تنها آثاری از آن در آبادیهای پراکنده و قلیل بجای مانده است، به جاهای باریکتر از اظهار نظرهای بالا نیز می کشیده شود.

اینجا، قبل از برخورد با این اظهار نظرها لازم است این نکته یادآوری شود که زبان تاتی که امروزه در آذربایجان ایران بطور پراکنده در هفده الی نوزده آبادی به آن صحبت می شود، در آذربایجان شمالی اکثریت قریب به اتفاق ساکنان بالغ بر سی و پنج آبادی مردم به آن صحبت می کنند. بررسیهای تاریخی و تطبیقی حاکی از آنست که زبان تاتی متداول در روستاهای آذربایجان شمالی به مراتب دست نخورده تر و تمیز تر از زبان تاتی متداول در روستاهای آذربایجان ایران است. زبان تاتی متداول در آذربایجان شمالی از هر حیث مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و تمام جنبه های آن از سیستم آوایی، واژه ای و ترکیبی بمراتب دقیقتر و شاملتر از آنچه که در ایران انجام شده مشخص گردیده است، با وجود این، هیچوقت مسئله به بهای بیش از حد دادن به این زبان متروک و علم کردن آن در برابر زبان تمروزی آذربایجان منجر نگشته است.

برتر شمردن این زبان متروک و رو در رو قرار دادن آن با زبان امروزی آذربایجان در ۴۰ تا ۵۰ سال اخیر موجب ظهور ده ها و صدها مقاله و ملاحظه و گفتار در مطبوعات فارسی می گردد و هرکس سعی می کند در بزرگداشت آن بر دیگران پیشی جوید و سرانجام کار به آنجا منجر می گردد که دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز که یکی از اساسی ترین رشته های درسی آن حتماً باید بررسی و تحقیق در زبان امروزی آذربایجان باشد در نشریه ای که سالهای طولانی انتشار داده ده ها مقاله و نوشته در رابطه با ویژگیهای این زبان متروک منتشر می کند ولی حتی یک کلمه درباره زبان امروزی آن و مثلاً درباره سیستم فعلی این زبان که یکی از منضبط ترین و گسترده ترین سیستمهای فعلی در میان زبانهای دنیاست و یا راجع به اصطلاحات و تعبیرات و حکم و امثال آن در زمینه آثار کلاسیک و ادبیات فولکلوریک گسترده ده ها نظایر و امثال آن نمی نویسد.

کار حمایت و هواخواهی از زبان دیرین آذربایجان به حساب تخطئه و تحقیر و نفی زبان کنونی آذربایجان تا آنجا که مایه افتخار و مباحثات شمرده می شود که آقای دکتر منوچهر مرتضوی کار باارزش دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز در بها دادن به زبان دیرین آذربایجان و بی بها کردن زبان امروزی را با چنین عباراتی می ستاید:

در... هر یک از زمینه های مذکور در بالا تا کنون پژوهشهای متعددی انجام یافته و مایه سرافرازی است که دانشکده ادبیات و علوم «انسانی» دانشگاه تبریز سهمی عمده در مدت بیست و شش سال گذشته در این مورد داشته و وظیفه خود را در بررسی هویت ایرانی زبان دیرین آذربایجان و ارائه و بررسی آثار بازمانده از آذری دیرین و همچنین مواد ایرانی گویش کنونی در حد قابل تحسین انجام داده است»[۲]

ولی، مثل اینکه حتی این نوع بهای بیش از حد دادن به آثار و بقایای زبانی که کتاب آن به هر دلیل تاریخی بسته شده است، موجب خوشوقتی دیرپائی نمی گردد زیاده، اولاً خود آقای دکتر مرتضوی در صفحات بعدی همین مجموعه مقالات، در انتساب گویشهای که امروزه در برخی نقاط و آبادیهای آذربایجان بطور پراکنده متداول است، به زبان دیرین آذربایجان به این شکل اظهار تردید می کنند:

علاوه بر مواد لفظی و معنوی ایرانی که در زبان کنونی آذربایجان وجود دارد، و یادگار زبان دیرین این سرزمین و نماینده این «حقیقت می باشد که قالب و استخوان بندی زبان فعلی (قالب و استخوان بندی ترکی آذربایجانی» ف) به زبان اصلی و بومی مردم

آذربایجان تحمیل شده است، هنوز گروهی از مردم آذربایجان به زبانهای که از شعب زبان ایرانی به شمار می روند، سخن می گویند (زبان هرزنی و کرینگانی) ولی ذاکرین نکته خالی از فایده نیست که بعضی از زبانشناسان (و بفحوائی زیرنویس همین صفحه از کتاب، منجمله خود آقای دکتر مرتضوی^[۲] (ف) در اینکه این لهجه ها را بتوان از بقایای آذری دانست تردید دارند^[۳]

و ثانیاً باز خود آقای دکتر مرتضوی و همچنین همشهری فقید دیگری (مرحوم عبدالعلی کارنگ) که سالیانی از عمر را در این امر سپری کرده، بسته شدن کتاب عمر این زبان را بدینسان در نوشته های خود منعکس می کنند:

عبدالعلی کارنگ در رساله ای که تحت عنوان «تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان» از خود بجای گذاشته می نوسد:

پیرمرد شصت ساله ای که من نخستین بار برای فراگرفتن لهجه تاتی اجیرش کرده بودم می گفت: من تا ایام کودکی را بخاطر می «آورم بسیار تعجب می کنم، چه چهل» پنجاه سال پیش که اهالی این محال با شهرها چندان مراوده نداشتند، بیشتر قرا نزدیک به کرینگان جز به تاتی صحبت نمی کردند، چه بسا از این اشخاص یافت می شدند که اصلاً زبان ترکی را بلد نبودند، ولی در عرض این پنجاه سال وضع بسیار تغییر یافت و با سرعت هرچه بیشتر زبان ترکی جانشین تاتی شد و هم اکنون این عمل به اندازه ای تند انجام میگیرد که شاید پنجاه سال دیگر از ما و زبانمان چیزی جز فسانه باقی نماند. این مطلب را دیگران نیز اظهار می کردند و قصیده اوستتین سید ابوالقاسم نباتی شاعر زمان ناصرالدین شاه نیز این سخن را تأیید میکند و میرساند که تقریباً هفتاد سال پیش اهالی قصبه اوستتین نیز به تاتی صحبت می کردند.»^[۴]

و آقای دکتر منوچهر مرتضوی در رساله ای که در بالا به آن اشاره رفت می نویسد:

آنچه قابل تأسف و درخور توجه اهل فضل و فرهنگ است، ظهور آثار افول عنقریب آفتاب درخشان این یادگار پر ارج ایران باستان می باشد. و اگر دست توانای هزاران سال همراه با هجوم ایلغاز تازی و ترکی نتوانسته این زبان اصیل ایرانی را شکسته و نابود سازد، بدبختانه از نشانه ها و آثار بر میآید که پنجاه سال بعد، حتی یکنفر هم از مردم این سرزمین بزبان نیاکان خود سخن نخواهد گفت و این نور ایرانی یکباره از این سرزمین رخت برخواهد بست و هم امروز نسل جدید و کودکان این روستاها از زبان پدران خود بکلی بیگانه اند و پدران نیز تحت تأثیر علل و عوامل مجهول اندک اندک «لهجه آذری ترکی» را جانشین زبان خود کرده زبان دیرین خود را به دست فراموشی می سپارند...»^[۵]

این اظهار تأسفها و سوگ نشستهها دقیقاً بیش از آنکه بخاطر از بین رفتن آثار و بقایای این زبان قدیمی باشد، بیشتر به دلیل جایگزین شدن «لهجه ترکی آذری» بجای آنست. به این تاختن بر مواضع زبان امروزی آذربایجان و کاستن از ارج و اعتبار آن و حتی به زیر سؤال بردن موجودیت تاریخی و کارائی آن بعنوان یک زبان زنده و مستقل، نه تنها بر زبان و قلم فارس زبانان نژادپرست، حتی و بطور عمده بر زبان و خامه کسانی جاری می شود که خود در این زبان چشم به زندگی گشوده اند، بالالائیهای شیرین و قصه های دلنشین آن به خواب رفته اند و در میان مردمی که همه آرزوها، دردها، خوشیها، حسرتها، ناکامیها و کامیابیهای خود را با الفاظ این زبان عجین ساخته اند، بزرگ شده و به ثمر رسیده اند. اینان، بخصوص از این لحاظ که ادیب و سخن شناس نیز هستند، با لمال به لطائف و زیباییهای زبان مادری خویش واقفند و اگر بر مثل یک زبان فارسی زبان فرق گویش و محتوا و مضمون فلهویات نوری انارجانی (شاعری که در عصر صفوی زیسته و هزلیاتی در زبان تاتی سروده) با اشعار و سروده های عامیانه آذربایجان یا مثلاً با «حیدر بابایی» شهریار را نداند و نشناسد، اینان نیا می دانند و می شناسند...

وقتی ما زبانی را مورد تخطئه و تحقیر و ملامت قرار می دهیم خواه ناخواه این تخطئه و تحقیر و اهانت شامل مجموعه فرهنگ و ادبی نیز که در آن زبان ابداع گشته است می گردد. کم بها دادن به یک زبان به معنی تحقیر مردمی است که در آن زبان تکلم می کنند و به معنی کم بها دادن به همه دست آوردهای بدیعی و همه آثار نظم و نثری است که در آن زبان آفریده شده و جزو میراث فرهنگی و ادبی آن زبان و بالمال جزو فرهنگ و ادب بشری گشته است...

ملك الشعراي بهار، سبك شناسي يا تاريخ قطور نثر فارسي، جلد اول، تهران^[۱] ۱۳۲۱ ص ۲۸۴.

دکتر منوچهر مرتضوی، زبان دیرین آذربایجان، تهران^[۲] ۱۳۶۰ صفحات ۱۲ و ۱۳ از همان سلسله انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار.

همانجا، صفحات ۵۳ و ۵۴^[۳]

عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز^[۴] ۱۳۳۳ صفحات ۲۸ و ۲۹.

دکتر منوچهر مرتضوی، زبان دیرین آذربایجان، تهران^[۵] ۱۳۶۹ صفحه ۲۸.